

روشنفکر دینی یا غیر دینی...؟



علی اکبر عالمیان

اشاره:

مقوله «روشنفکری» یکی از مهم‌ترین مباحثی است که طی سده اخیر، بسیاری از اندیشمندان را به تبیین و تحلیل پیرامون آن واداشته است. مقاله حاضر از زاویه‌ای دیگر این مقوله را مورد بررسی و تبیین قرار داده است. این که آیا روشنفکری دینی یا غیر دینی مورد تأیید باشد یا خیر، مسئله‌ای است که سعی شده است در این مقال بدان پرداخته شود.





الف - نگاهی به معنای روشنفکری

ریشه مفهوم روشنفکری به معنی امروزی آن را شاید بتوان در روند دادگاهی یافت که در آن آلفرد دریفوس، افسر یهودی را محاکمه می‌کردند. دریفوس در پانزدهم اکتبر ۱۸۹۴ به جرم خیانت به ارتش فرانسه، دستگیر و در دسامبر همان سال محکوم به تبعید ابدی در جزیره شیطان در ناحیه گویان، واقع در شمال شرقی آمریکای جنوبی شد. بعد از گذشت حدود پنج سال و کشف اسناد جدیدی دال بر بیگناهی دریفوس، ماجرای محاکمه وی به یک مسئله سیاسی همه‌گیر تبدیل شد. امیل زولا، رمان

نویس فرانسوی در ارتباط با همین محاکمه، در سیزدهم ژانویه ۱۸۹۸ نامه سرگشاده‌ای خطاب به رئیس جمهور وقت نوشت که با عبارت «من متهم می‌کنم»^۱ آغاز می‌شد. او در این نامه، ارتش و دادگستری را به اعمال خلاف قانون متهم کرد. این نامه را «کلمانسو» در صفحه اول روزنامه خود «L'auvove» به چاپ رسانید؛ در حالی که همان عبارت آغازین نامه

در دنیای غرب، واژه روشنفکری درست در مقابل دیانت و دینداری است. لذا نمی‌توان جریان روشنفکری دینی را در اندیشه غرب مورد تأیید قرار داد. چرا که اصولاً روشنفکران غرب با دیانت درافتادند.

زولارا برای عنوان آن برگزید. همان روز انتشار، حدود دویست هزار نسخه از این روزنامه به فروش رفت. زولارا به خاطر نوشتن این نامه محاکمه و به یک سال زندان و پرداخت سه هزار فرانک فرانسه محکوم کردند. بلافاصله بیانیه‌ای با امضای حدود سیصد نفر که در میان آنها نام بسیاری از نویسندگان، هنرمندان و دانشمندان فرانسه، از جمله آنتول فرانس و مارسل پروست نیز به چشم می‌خورد، در همان روزنامه به چاپ رسید که این بیانیه نیز محاکمه افسر یهودی را غیر قانونی اعلام می‌کرد. این نوشته که در نزد افکار عمومی به «بیانیه روشنفکران» شهرت یافت، ارتش و دادگستری آن زمان فرانسه را ناگزیر به عقب‌نشینی و تجدید نظر در رأی خود کرد؛ جایگاه ویژه‌ای به روشنفکران فرانسه بخشید و نفوذ آنان را در جامعه و افکار عمومی گسترش داد. پس از این واقعه بود که آنتول فرانس یکی از نخستین تعریف‌ها را از روشنفکران به دست داد. به عقیده فرانس، روشنفکران، آن گروه از فرهیختگان جامعه‌اند که بی‌آنکه تکلیفی سیاسی - و رای فعلیتی در محدوده حرفه ایشان - به آنها واگذار شده باشد، در اموری نیز دخالت می‌کنند و نسبت به آنها واکنش نشان می‌دهند که به منافع و مصالح عمومی جامعه بستگی دارد.^۲

جلال آل احمد نیز در مورد «چیستی روشنفکر» می‌گوید: «... روشنفکر تعبیری است که نمی‌دانم کی و کجا و چه کسی آن را به جای «اتلکتوتل»^۳

گذاشته. و این البته که ما بازایی است غلط، ولی مصطلح شده است. آنچه در همین قدم اول روشن است اینکه روشنفکر را به عنوان ترجمه «اتلکتوتل» به ما تحویل داده‌اند و چون ترجمه دقیق نیست، ناچار هدایت دقیقی به چیزی در آن نیست و چون تکلیف خود این مفهوم تاکنون معلوم نبوده است، عجیب نیست اگر تکلیف آن که چنین مفهومی به او اطلاق می‌شود نیز معلوم نباشد. به این طریق یک نکته دیگر هم روشن می‌شود و آن اینکه اگر بخواهیم تکلیف بحث روشن باشد، اول باید در معنی نام‌ها و تعبیرها اتفاق نظر کنیم. پس ببینیم اصل فرنگی این تعبیر از کجاست و به چه معنا است. آدمی وقتی از بند قضا و قدر، مهار زندگی خود را به دست گرفت و در سر گذشت خود و هموعان خود مؤثر شد، پا به دایره روشنفکری گذاشت. اگر روشنفکری را تا حدودی آزاداندیشی معنی کرده‌اند نیز به همین دلیل است که روشنفکر - آزاد از قید تعصب یا تحجر مذاهب و نیز آزاد از تحکم و سلطه قدرت‌های روز - خود را مسئول زندگی خود و دیگران می‌داند، نه لوح ازل و قلم تقدیر را...»^۴

شاید بتوان به طور خلاصه گفت:

«روشنفکر کسی است که برخلاف غفلت و کوته‌بینی حاکم بر محیط، می‌تواند از آگاهی، تیزبینی و دورنگری لازم بهره‌مند باشد؛ با دست یافتن به آگاهی ناب بتواند خود را از اسارت قید و بند خطا و خرافه، رها سازد و خود را از جریان عادی جامعه جدا ساخته، در سایه آگاهی برتری که به

دست آورده است، به این جریان با دیده نقد بنگرد.»^۶

روشنفکری دینی؛ واقعیت یا...؟!

در دنیای غرب، واژه روشنفکری درست در مقابل دیانت و دینداری است. لذا نمی‌توان جریان روشنفکری دینی را در اندیشه غرب مورد تأیید قرار داد. چرا که اصولاً روشنفکران غرب، با دیانت درافتادند. ولتر در نوشته‌ها و نامه‌هایش از تکرار این شعار خسته نمی‌شد که: «این موجود ننگین را سرکوب کنید». مکتب دایرة المعارف فرانسه هم که در روشنگری افکار، جایگاه رفیعی دارد، علناً با دین مبارزه می‌کند؛ دین را سد راه پیشرفت دانسته، از بنیاد نهادن اخلاق حقیقی و نظام اجتماعی و سیاسی عادلانه ناتوان می‌شمارد.^۷ اساس و مبنای مخالفت روشنفکران غربی با دیانت، دو مسئله عمده است:

یکی این که دیانت از نوع خرافه و اباطیل است و بر عقل و منطق استوار نیست. در این حکم، اگر چه بعضی اندیشمندان، کلیسا را به عنوان وضع جاری دین، هدف قرار می‌دادند، نه اصل دیانت را، اما در عینیت جامعه هم آنچه وجود خارجی داشت همین کلیسا و وضع جاری دین بود، نه ایمانی جدا از این نظام و تشکیلات. بنابر این، تعرض به «دیانت موجود» به منزله تعرض به «مطلق دیانت» بود.

به دیگر این که دیانت در طول تاریخ، مدام وسیله‌ای در دست قدرتمندان در بهره‌کشی از توده مردم و بازداشتن آنان از رسیدن به رشد عقلی و اجتماعی‌شان بود. همین مبنای بود که روشنفکران

سوسیالیست و کمونیست را وامی‌داشت که «داس و چکش» را در مقابل مسجد و دربار نهاد، دین را «افیون توده‌ها» بنامند.

مسیحیت با اصول اساسی آن به هیچ وجه قابل تفسیر و تبیین عقلانی نبود. تثلیث یک تناقص بود: «یکی است و سه تاست و سه تاست و یکی است!»، موضوع گناهکاری همه انسان‌ها به خاطر نافرمانی آدم و آموزش همه مسیحیان به دلیل فدا شدن مسیح و خرافه‌ها و اعتقادات غیر عقلانی کلیسا مجموعه عناصری بود که دانشمندان غربی را در برابر، به واکنش وامی‌داشت. از طرفی دیگر، خود مسیح هم تناقض دیگری بود؛ طبیعت لاهوتی - ناسوتی و خدای مصلوب!!

بنابراین بسیار طبیعی بود که اذهان روشن نتوانند آن را تصدیق کنند و حتی نتوانند تصویری از آن موضوعات داشته باشند. مردم غرب مکلف به ایمان و ایقانی بودند که از امکان هرگونه تصور و تصدیق عقلی به دور بود. در نتیجه، اذهانی که حساب و کتاب داشتند،

در برابر چنین ایمانی که بیش از هر چیز، نوعی چشم‌بندی در قلمرو عقل و اندیشه بود، ایستادگی می‌کردند. از لحاظ زندگی اجتماعی هم، علاوه بر ستم مستقیم حاکمان دینی در دوران تاریک تفتیش عقاید، غالباً با همه اختلافی که کلیسا و دربار بر سر تقسیم ثروت و قدرت داشتند، در بهره‌کشی

ظالمانه از توده مردم، یار و پشتیبان یکدیگر بودند؛ کلیسایان قدرت امپراطوران را به اراده الهی نسبت داده، زمینه قداست شکوه و کبریای آنان را در افکار عمومی آماده می‌کردند؛ احساسات و عواطف پاک توده را در مواقع احساس خطر به خدمت دربار درآورده، آرزوها و طمع‌های غیر انسانی امپراطوری و اطرافیان‌شان را با به خطر انداختن جان و مال و ناموس مردم خوش باور، برمی‌آوردند. روشنفکران اروپا با رسالتی که داشتند، نمی‌توانستند از جهل و خرافه و ستم و تعدی که در قالب کلیسا و دین انحرافی مسیحیت ارائه شد، چشم پوشند. در مقابل آنان، کشیشان و حامیان کلیسا هم هرگز از سرکوب این طبقه خطرناک کوتاه نمی‌آمدند.^۸

این مسئله موجب تقابل جدی روشنفکری با دیانت در جهان غرب شد و در نتیجه روشنفکری غرب به شدت با دیانت درگیر شد. روشنفکران غربی دیانت را مانعی در راه پیشرفت علوم، تسخیر طبیعت، زندگی مسالمت‌آمیز جامع، استقرار حکومت‌های عادلانه و بهره‌مندی از لذایذ زندگی به شمار می‌آوردند. با این حساب، تقابل روشنفکری با دیانت، یک اصل غیر قابل انکار به

**میرزا فتحعلی آخوندزاده
مبنای مبارزه با دیانت اسلام را
بیش از هر چیز بر عربی بودن
آن نهاده، در عین مخالفت با
دین اسلام از دیانت زردشتی
طرفداری می‌کند؛ نه به لحاظ
معقولیت و کمالات، بلکه صرفاً
بر مبنای ایرانی بودنش.**



شمار می‌آید. از این جهت نمی‌توان جریان روشنفکری دینی را در اندیشه غرب، مورد ارزیابی و تحلیل و بررسی قرار داد. این مسئله اما در دنیای شرق، به ویژه در اندیشه اسلامی، به گونه‌ای دیگر مورد ارزیابی قرار می‌گیرد. زیرا دین اسلام برخلاف مسیحیت تحریف شده، مطابق عقل و فطرت و جامع و کامل است. لذا می‌توان روشنفکری دینی را از منظر اسلامی - با لحاظ کردن برخی شاخصه‌ها - مورد تأیید نسبی قرار داد. البته این به معنای همخوانی اندیشه منور الفکرهای به ظاهر مسلمان با دیانت نیست؛ چه آنکه بسیاری از روشنفکرهای مسلمان، به ویژه ایرانی، با الهام از تقابل جریان روشنفکری غرب با کلیسا آن

را از مؤلفه‌های اساسی روشنفکری می‌پنداشتند و حمله به دین و روحانیت را در قلمرو روشنفکری انگاشته و آن را عملی ساختند. نمونه بارز این جریان، فتحعلی آخوندزاده بود. به اعتقاد وی: «باری! تازیان سباع خصلت و وحشی طبیعت... آثار پادشاهان فرشته کردار پارسیان را نیست و نابود و قوانین عدالت آیین ایشان را بالمره از روی زمین مفقود... و دین خودشان را بر شبه دین بهبود، به عوض آنها در کشور ایران ثابت و برقرار کردند. مع‌هذا ماگولان، این دشمنان نیاکان خودمان و این دشمنان علم و هنر را بر خودمان اولیا می‌شماریم، به آن آرزوی ابلهانه که خداوند عالم در آخرت به شفاعت این خونخواران به ما جنت خواهد داد و آب سرد خواهد نوشانید»^۸

میرزا فتحعلی آخوندزاده مبنای مبارزه با دیانت اسلام را بیش از هر چیز بر عربی بودن آن نهاد، در عین مخالفت با دین اسلام از دیانت زردشتی طرفداری می‌کند؛ نه به لحاظ معقولیت و کمالات، بلکه صرفاً بر مبنای ایرانی بودنش. و این خود روشنگر تھی بودن جریان روشنفکری ما از یک درونمایه منطقی و مبنای علمی است. با این همه اما جریان روشنفکری دینی در کشورهای شرقی، به ویژه اسلامی، از مقبولیت نسبی برخوردار است؛ تا آنجا که حتی جلال آل احمد در تبیین خاستگاه و زادگاه‌های روشنفکری، یکی از این خاستگاه‌ها را «روحانیت» می‌داند.^۹

البته معنا و مفهوم روشنفکری دینی این نیست که به عنوان مثال یک جریان روشنفکر، فقط در پی انتقال مدرنیسم به یک جامعه سنتی با ابزار و مفاهیمی که دارای رنگ و لعاب دینی است، باشد، بلکه به نظر می‌رسد این واژه، دارای بار مفهومی مختص به خود است. استفاده از واژگانی مانند «روشنفکری دینی» اگرچه ساده به نظر می‌رسد و اندیشه ساده‌گزینه را به یک دسته‌بندی آسان برای طبقه‌بندی گرایشی از متفکرین این سرزمین می‌رساند، اما با اندکی دقت، پرسش‌هایی را در برابر پژوهشگر قرار می‌دهد که پاسخ به آن چندان ساده نیست و حتی ممکن است اصل طبقه‌بندی را دچار دشواری نماید. با این همه می‌توان روشنفکری دینی را به نوعی ترجمان تلاش جهت مبنا قرار گرفتن متون دینی و پاسخ به نیازهای زمانه براساس آن نامید. به دیگر سخن، روشنفکر دینی کسی است که در برخورد با تحولات زمان، همواره در پی آن است تا متون دینی را مبنا قرار دهد و در عوض بکوشد تا براساس آن به نیازهای زمانه پاسخ دهد، نه آنکه دستاوردهای جدید علمی را مبنا قرار دهد و کوشش کند تا با

توجه به آن دین را تعبیر و تفسیر کند. در یک کلام می‌توان گفت روشنفکر دینی به «عالم مسلمان زمان شناس» می‌گویند که در عین توجه به نصوص دینی، از اوضاع زمانه نیز غافل نیست، بلکه آن را به خوبی می‌شناسد. او تدین و پاسخگویی به مسائل جدید را با هم می‌خواهد؛ منتها به این شرط که در پاسخگویی به مسائل جدید، همواره بر محور دین حرکت کند و پاسخ‌هایش بر استنباط روشمند از منابع دین استوار باشد، نه آنکه پس از شناخت مسأله، بر پایه آنچه دیگران می‌پسندند یا عقل ظنی و ناقص بشر در برابر وحی بدان متمایل است، حکم براند. با این تعریف از روشنفکری دینی، بسیاری از علمای بزرگ ما در دایره «روشنفکر دینی» قرار می‌گیرند، اما تجددگرایان دین‌گریزی که از یک سو قائل به تمام امور بر مدرنیته و نوگرایی و تغییر شاکله دین متناسب با تحولات مدرنیسم هستند، و از سوی دیگر در لفافه دین‌داری و دین‌فهمی به تفسیر و تأویل مفاهیم دینی پرداخته و آنها را بر محور تجددگرایی تفسیر می‌نمایند، چنین کسانی، کوته‌فکرانی بی‌دین هستند تابع امیال پست خود و دیگران. و اطلاق روشنفکر دینی بر این تاریخ فکرات بی‌دین از آن باب است که «نام زنگی نهند کافور».

پی‌نوشت‌ها:

۱. Jaccuse.
۲. ادوارد سعید، نقش روشنفکر، مترجم: حمید عضدانلو، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۸۰، صص ۱۱ و ۱۲.
۳. Intellectuel.
۴. جلال آل احمد، در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۱، نشر خوارزمی، چاپ اول، تهران، ۱۳۵۷، صص ۱۸ الی ۳۰.
۵. سیدیحیی یثربی، ماجرای غم‌انگیز روشنفکری در ایران، نشر مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، چاپ اول، تهران، ۱۳۷۹، صص ۲۳ - ۱۷.
۶. فلسفه روشن اندیشی، ارنست کاسیرر، ترجمه نجف دریابندری، نشر خوارزمی، ص ۱۸۶ به بعد.
۷. ر.ک: سیدیحیی یثربی، پیشین، صص ۳۲ - ۳۰.
۸. فریدون آدمیت، اندیشه‌های میرزا فتحعلی آخوندزاده، تهران، خوارزمی، صص ۱۲۶ - ۱۲۳.
۹. ر.ک: جلال آل احمد، پیشین، ص ۱۸۰.